

خبر

فاطمه معتمدآریا داور یونانی‌ها شد

● فاطمه معتمدآریا به‌عنوان یکی از اعضای هیئت داوران جشنواره فیلم «سالونیکا» یونان انتخاب شد. به گزارش ایسنا، پنجاه‌ونهمین جشنواره فیلم سالونیکا از ۱۰ تا ۲۰ آبان (۱ تا ۱۱ نوامبر) در یونان برگزار می‌شود و فاطمه معتمدآریا به‌عنوان یکی از اعضای هیئت داوران در جشنواره حضور خواهد داشت. طبق اعلام «سینه‌ایران»، جشنواره فیلم سالونیکا هیچ فیلمی از تولیدات سینمای ایران را در این دوره انتخاب نکرده و تنها فیلم‌های «مرز»، ساخته علی عباسی و محصول دانمارک و سوئد و «جوی»، ساخته سودابه مرتضوی و محصول اتریش در بخش غیررقابتی افق‌های جدید به نمایش درمی‌آیند.

نمایش فیلم‌های سینمای نئورالیسم ایتالیا در تهران

● پنج فیلم مطرح سینمای نئورالیسم ایتالیا در موزه سینمای ایران روی پرده می‌روند. به گزارش روابطعمومی موزه سینمای ایران، برنامه تخصصی و پژوهشی «نگاهی به سینمای نئورالیسم ایتالیا» از امروز، در موزه سینمای ایران آغاز می‌شود و پنج فیلم از این مکتب سینمایی روی پرده می‌روند. برنامه نمایش فیلم‌های سینمای نئورالیسم ایتالیا از امروز، ساعت ۱۹ با اکران فیلم «رم شهر بی‌ دفاع» آغاز می‌شود و تا ۱۴ آبان‌ماه ادامه خواهد داشت. همچنین فیلم‌های «واکسی»، «دزد دوچرخه»، «امبر تو دی» و «معجزه در میلان» نیز به‌ترتیب در روزهای ۱۱ تا ۱۴ آبان‌ماه ساعت ۱۹ اکران می‌شوند. نمایشگاه گزیده عکس فیلم‌های مکتب سینمای نئورالیسم از دیگر برنامه‌های این رویداد سینمایی است که در «گالری توگراف» موزه سینما برپا می‌شود و علاقه‌مندان می‌توانند از این نمایشگاه بازدید کنند. برپایه این خبر، «سرچو توفتی»، رئیس موزه ملی سینمای ایتالیا، «رپورت ابسانتو»، مسئول خزانه‌داری عکس موزه و «فرانچسک کاپاچی»، خبرنگار روزنامه لاستامپا، در بخش امور خارجه میهمانان این رویداد فرهنگی و سینمایی هستند که به دعوت موزه سینمای ایران برای حضور در این برنامه به ایران سفر می‌کنند.

محمد عاقبتی و یک نمایش کودک

● **گروه هنر:** انجمن راه، حامی معنوی نمایش «از کجا اومدیم» شد. انجمن راه با پروژه «قایم‌باشک» همراه گروه «تئاتر ما» و نمایش «از کجا اومدیم» به کارگردانی محمد عاقبتی شد که قرار است از ۲۰ آبان در تالار هنر روی صحنه برود. «از کجا اومدیم» جدیدترین اثر گروه «تئاتر ما» است که برای مخاطبان چهار تا هشت سال در تالار هنر روی صحنه خواهد چهر. این اثر نمایشی پاسخ‌خی برای یکی از مهم‌ترین پرسش‌های کودکان است. پروژه «قایم‌باشک» انجمن راه، با هدف آگاهی‌رسانی برای پیشگیری از کودک‌آزاری جنسی، اولین مرجع علمی و تخصصی در ایران است که تلاش می‌کند با گسترش آموزش‌های پیشگیرانه در فضای حقیقی و مجازی، برای تمام خانواده‌های ایرانی، کودکان بیشتری را از خطر تجربه آزار جنسی در امان نگه دارد. انجمن راه، فعالیت تخصصی خود را نزدیک به شش سال پیش با هدف پیشگیری از بیماری‌های آمیزشی و پیشگیری از کودک‌آزاری جنسی، آغاز کرد. این انجمن که به‌عنوان یک سازمان مردم‌نهاد در وزارت کشور ایران به ثبت رسیده، تحت عنوان پروژه‌های «کنترل اس» و «قایم باشک» و به کمک نیروهای داوطلب، بیش از ۱۲ هزار نفر را در شهرهای مختلف ایران تا به امروز، تحت آموزش‌های رایگان و پیشگیرانه قرار داده است. نمایش «از کجا اومدیم» با حضور محمدهادی عطایی و الکا هدایت به‌عنوان بازیگر و بازی‌دهنده عروسک به صحنه می‌رود و مهدی چاکری نویسنده «از کجا اومدیم» است. همچنین در بخش‌هایی از این نمایش لیلی رشیدی و خسرو پسیانی با صدا و تصویر حضور دارند.

۷ **چطور در سال ۱۳۴۲ که دهه محدودیت زنان برای تحصیل و ورود به جامعه است، شما از تربت‌حیدریه در ۱۲ سالگی به لندن می‌روید و بعد در رشته نقاشی و مجسمه‌سازی تحصیل می‌کنید؟**

پدر من ایلیاتی بود و ما در هیچ شهری زندگی نمی‌کردیم. پدرم به‌خاطر مدرسه نزدیک‌ترین شهر را انتخاب می‌کرد و خانه می‌خرد و ما دوره مدرسه را در آنجا می‌گذراندیم، ولی تعطیلات در آنجا نبودیم و برمی‌گشتیم به روستای خودمان که در قریه کدکن بود. پدرم معتقد بود دختر و پسر هیچ فرقی با هم ندارند و باید تحصیل کنند، بنابراین همه خواهر و برادرم‌های تحصیلات عالیه داشتند. البته شاید اگر پدرم زنده می‌ماند اجازه نمی‌داد من در این رشته تحصیل کنم، چون به نظرشان به‌در‌بخور نبود. اوق فقط من را به انگلستان پیش خواهر و برادرم فرستاد و بعد فوت کرد، ضمن اینکه پدرم با آقایی که در مورد عشایر ایران تحقیق می‌کرد و کتاب می‌نوشت دوست شده بود و آن آقا سرپرستی ما را قبول کرد و این‌طور شد که ما به فرنگ رفیقیم تا تحصیل کنیم.

۷ **خلی عجیب است، چون در آن زمان خیلی از خانواده‌های پایتخت‌نشین به دخترانشان اجازه ادامه تحصیل نمی‌دادند، اما شما که در این مرکزیت نبودید، در ابتدای نوجوانی برای تحصیل از کشور خارج شدید!**

شاید خانواده‌هایشان اجازه نمی‌دادند با شوهر کرده بودند یا نمی‌خواستند، اما این مسئله در مورد عشایر صدق نمی‌کند. عشایر معتقدند فرقی بین دختر و پسر نیست.

۷ **چه چیزی باعث شد وارد هنرهای تجسمی شوید و این رشته را انتخاب کنید؟**

من از بچگی، رفتار خاصی داشتم و در تخیل زندگی می‌کردم و به نقاشی و خیالات و داستان علاقه داشتم، خیلی هم اصرار داشتم که این کار را خواهم کرد با وجود اینکه برادرم و خواهرم مخالف بودند و می‌گفتند چون ریاضیات خوب است حداقل معصاری بخوان، ولی معماری چیزی نبود که من دنبالش می‌گشتم. دنبال این بودم که نقاش بشوم و نقاش هم شدم، بعد در دوره تخصصی، رشته‌ام را عوض کردم.

۷ **نخستین‌بار شما به‌خاطر نویسندگی و تصویرگری «سنگ صبور» و «شاهزاده و آهو» به‌عنوان نویسنده برگزیده در فرانسه در جهان مطرح می‌شوید، نه به‌خاطر طراحی لباس و صحنه، این‌س چطور اتفاق افتاد؟**

نه این اشتباهی است که همه می‌کنند. ببینید این کتاب‌ها برای بچه‌هاست، از تپترش معلوم است، اینها افسانه‌های عامیانه است، هر کس دوست داشته باشد می‌تواند اینها را دوباره بنویسد؛ مثلاً سنگ‌ صبور را هیچ‌وقت هیچ‌کسی ننوشت، سنگ صبور را همه به ما گفته‌اند.

۷ **یعنی قصه‌های شفاهی که دهان‌به‌دهان نقل شده و خالقش معلوم نیست.**

دقیقا، من شاهزاده و آهو و ۱۱ افسانه دیگر را دوباره نوشتم و فیلمش را ساختم و حالا داستانش از این قرار است که من یک بچه چهارساله داشتم که با او به ایران آمدم. او هم فارسی بلد نبود و من وقتی برایش قصه تعریف می‌کردم همان قصه‌هایی را می‌گفتم که خودم در بچگی شنیده بودم؛ مثل «نمکی» و «سنگ‌ صبور» و… پسرم به من گفت چرا این قصه‌ها را تلویزیون نشان نمی‌دهد و من فکر کردم شاید بچه‌های دیگر هم همین فکر را بکنند. این شد که خودم پیشنهاد دادم «افسانه‌های ایران» به فیلم تبدیل شود، هیچ‌وقت هم تصمیم نداشت‌م که خودم آنها را بسازم. تهیه‌کننده‌ای که در آن زمان با او کار می‌کردم گفت طرح این پیشنهاد را بنویس، من هم نوشتم و به تلویزیون ارائه دادم. آنها هم استقبال کردند و قرار شد من طراحی کنم و خانم مروا نبیلی هم که از آمریکا آمده بودند، کارگردانی آن را انجام بدهند. خانم نبیلی آمدند و چون کار را به صورت انیمیشن زنده انیماسی دادند غیرقابل مونتاژ شد و درنمی‌آمد. تهیه‌کننده آمد و به من گفت تو این پروژه را کردن من انداختنی و باید خودت کار را تمام کنی. گفتم من یک طراح شناخته‌شده‌ام و هیچ‌وقت نمی‌روم یک کارگردان



سناژ سیدامفهازی

ملک جهان خزاعی، چهره ماندگار و میراث‌دار فرهنگ ملی و قومی ایران، طراحی صحنه و لباس را با اسم خود در جهان به حرفه‌ای‌ترین شکل ممکن نمایش داد. او با پیتربروک در «ملقات با مردان برجسته» و «نمایش‌های مقدس» و همچنین با لیندسی اندرسون و کلیفورد ویلیامز همکاری داشته است. در کارنامه او همکاری با فیلم‌سازانی مانند بهمن فرمان‌آرا، حسینعلی لیاستانی، مسعود کیمیایی، خسرو هریتاش، مجتبی راعی، ته‌مینه میلانی، واروژ گریم‌مسیحی و… به چشم می‌خورد. او خود را روستازاده‌ای می‌داند که مدرک کارشناسی ارشدش را در سمت مدیر هنری از افیلد یونیورسیتی کالج گرفته و دوره کارآموزی خود را رویال سکسپیر گذرانده است.

بد شوم. ایشان از من قول گرفتند که یکی از این افسانه‌ها را کار کنم. گفتند اگر از دید خودت بد شد من جای تو می‌کسم دیگر روی سازنده می‌گذارم، مثلاً یک نام الکی. من نارنج و ترنج و یک قصه دیگر را کار کردم، اما چون باید می‌رقم افغانستان سر کار پیتربروک، دیگر خبر نداشت‌م که این فیلم‌ها چه شدند. متوجه شدم تلویزیون این فیلم‌ها را به‌کرات پخش کرده و معلوم شد در بازار جهانی این فیلم‌ها را بیشتر از هر فیلم دیگری خریده‌اند. بعد از من خواستند هروقت دلم خواست، افسانه بسازم که من ۱۶ تا قصه دیگر را هم‌زمان با انقلاب ساختم و اینها تا به حال دومرتبه از شبکه زد- دی- اف پخش شده. من این فیلم‌ها را با خودم بردم، چون آن‌موقع در اینجا قابل پخش نبودند.

۷ **بااین‌همه شما افسانه‌های کهن فارسی را به صورت فیلم درآوردید، ولی چطور برای کتاب «سنگ صبور» و «شاهزاده و آهو» جایزه گرفتید؟**
ماجرای این‌طور شد که موزه مردم‌شناسی پاریس برای افسانه‌های کهن پارسی یک پروژکسیون «نمایش فیلم» گذاشته بود و مردم هم می‌آمدند که فیلم را ببینند. دو، سه روز قبل از این پروژکسیون در موزه هماهنگی‌های لازم را انجام می‌دادم که آیا پروژکتور به نوع نگاتیو من که ۱۶ میلی‌متری بود می‌خورد یا نه و باقی موارد را کنترل می‌کردم، در بین راه ورتین کتاب‌فروشی‌ای توجهم را جلب کرد. ایستادم به تماشا. دیدم روی جلد کتابی به فرانسه نوشته «ماهی سیاه کوچولو» شاهکار عرب! من هم رفتم تو به آن خانمی که صاحب آنجا بود گفتم «باعث خجالتی این کتاب مال نویسنده ایرانی است» او هم صدم به‌رنگی است یعنی شما یک ذره تحقیق نمی‌کنید؟ چرا نوشتید شاهکار عرب»! آن خانم هم ناراحت شد و توضیح داد که یک نفر این کتاب‌ها را ترجمه کرده؛ به آنها گفته بود نویسنده ماهی سیاه بود و با خانم گلی ترقی هم آشنا بود. کتاب آشپزی را هم با عکس گذاشتند.

۷ **این کتاب حدوداً چند صفحه است؟**
دقت نکردم؛ فکر می‌کنم حدوداً ۶۰ صفحه.
۷ **پس چرا من و نسل ما این کتاب‌ها را ندیده‌ایم؟**
ببینید؛ من آن زمان ایران نمی‌آمدم اما چون این دو کتاب جایزه گرفته بودند یک نمونه‌اش را برای کانون فرستادم و گفتم اگر بخواهیم من طرح‌های اورجینالش را هم به شما بدهم، اصلاً جوابم را هم ندادند.
۷ **وقتی این خانم رفقتد سوزده که فیلمتان را ببینند فقط شاهزاده و آهو پخش می‌شد یا همه کارها؟**
آن روز که آن خانم رفقتد موزه، پروژکسیون فیلم شاهزاده و آهو بود که به مناسبت نوروز پخش شد و بعدش هم هفت‌سین چیدیم و…

۷ **بعد از اتمام تصویرگری کتاب، سرنوشتش چه شد؟ کجا رونمایی شد؟**
خب پروژه این کتاب را تمام کردم؛ هم در پخش نوشتن هم در پخش تصویرسازی. این خانم کتاب را از من گرفت و کتاب رفت سالن کتاب. سالن کتاب سالی یک مرتبه در پاریس تشکیل می‌شود. بعد با من تماس گرفتند که کتاب تو جایزه اول سالن را گرفته و تجدید چاپ می‌شود و پول اضافی به من دادند و تبریک گفتند و تمام شد. ضمناً این را هم بگویم که کتاب به دو زبان بود؛ یک صفحه‌اش فارسی بود یک صفحه‌اش فرانسه، یعنی افسانه‌ها به دو زبان کار شد. این خانم مجدداً با من تماس گرفت و گفت ما آمار گرفتیم بیشترین خریدارهای کتاب تو که سه بار چاپ شده فرانسوی هستند تا ایرانی را این‌بار انتخاب با خودت، بیا و یک افسانه ایرانی را

هنر

گفت‌وگو با ملک جهان خزاعی

از «افسانه‌های کهن پارسی» تا بنگاه تئاترال



انتخاب کن و فقط به فرانسه کار کن، این شد که من سنگ صبور را نوشتم و تصویرگری کردم که این بار جایزه زنان را گرفت و باز هم از من خواستند که کتاب بنویسم اما وقت زیادی برای این کار لازم بود. ببینید تصویرگری این کارها سخت است؛ مثلاً وقتی قصد داری بازار را بکشی تا آن‌وقت این باید پیدا باشد و وقت می‌گیرد ضمن اینکه پول کتاب را بد می‌دهد و وقت زیادی از آدم می‌گیرد. من هم بی‌کار نبودم؛ کار داشتم درنتیجه پیشنهاد کتاب سوم را خودم دادم اما کارش نکردم.

۷ **باعث تأسف است که ما هیچ عکسی از این تصویرگری‌ها ندیدیم و در ایران این کتاب را نداریم.**
من یک فتوکپی ازش دارم، برایت بیاورم بین. (می‌رود و کتاب را برابیم می‌آورد، با حیرت و شغف صفحه‌های کتاب را ورق می‌زنم؛ به تصویرگری‌های درخشانش نگاه می‌کنم).

۷ **با آپرنگ‌کار شده یا گواش؟**
با گواش. البته اینکه دست شماست، کیفیتش خوب نیست چون فتوکپی اصل کتاب است. اصلش دست من نیست.

۷ **این دختر که همه‌جا روسری به سر دارد؟**
نه وقتی به اخ‌رش می‌رسیم و دختر شاهزاده می‌شود دیگر روسری ندارد، کیس بلندی دارم. من وقتی این کتاب را کار می‌کردم اصلاً ایران نبودم و در جریان حجاب و تغییرات نبودم؛ این کتاب سه‌ه بار تجدید چاپ شده. من حتی از کانون پرورش فکری کودکان پول هم نخواست‌ه بودم، هیچ خبری از آنها نشد. حدس زدم به‌خاطر موی دختر به آن بی‌توجهی کردند.

۷ **آیا کانون پرورش فیلم‌های شما را خریداری نکرده تا در آرشپو نگه دارد؟**
نه.

۷ **وقتی وزارت فرهنگ و هنر از شما دعوت کرد که به ایران بیایید، وضعیت تئاتر کشورمان را با جایی که تحصیلات حرفه‌ای‌تان را در آن گذرانده بودید چطور می‌دیدید؟ آیا این جامعه مردسالار و تئاتر نوپا در برابرزن باسوادگی که از یک دانشگاه استثنایی وارد حرفه‌اش شده کاردار گرفتند؟**

خب، داستانی که من شنیدم، از این قرار بود که طراح صحنه اپرای ایراندخت، آقایی آلمانی به اسم تتولا بود که ۱۰ سال در ایران مانده بود و کار می‌کرد و وقتی شاه می‌رود که اپرا را ببیند، از اینکه طراح یک اپرای ایرانی باید فردی آلمانی باشد، عصبانی می‌شود و با عاصیش می‌زند به میز و بروشور را پرت می‌کند و می‌گوید این آقا چرا یک ایرانی را تربیت نکرد که لااقل طراح صحنه و لباس این کار ایرانی باشد!

۷ **ولی در آن زمان بیشتر طراحی لباس اپرا‌ها را خانم‌ه‌لن انشا انجام می‌دادند.**

منی دانم. من اصلاً در جریان برنامه‌های تالار وحدت ایران زمان نیست‌م و نمی‌خواهم اطلاعات غلط بدهم. در آن زمان به سفارتخانه‌های مختلف می‌گویند که ما دنبال یک متخصص و طراح صحنه ایرانی هستیم، من در آن زمان مثل همه دانشجویها با سفارتخانه مشکل داشتم چون می‌شنیدم که دانشجویها را اذیت کرده بودند، می‌رقیمت تظاهرات می‌کردیم چون من شوهر فرنگی داشتم صورت‌م را هم نمی‌پوشاندم اما بقیه کیسه سرشان می‌کردند که چهره‌شان شناخته نشود. در آن زمان من فارغ‌التحصیل شده بودم و تئاتر رویال کورت لندن من را برای یک سال استخدام کرده بود.

۷ **برای طراحی صحنه تئاتر یا اپرا؟**
نه، ما وقتی که طراحی صحنه می‌خوانیم باید طراحی صحنه تئاتر، اپرا و باله و سینما را بدانیم. وقتی من رفتم تئاتر رویال کورت مصادف شد با زمانی که اپرای ایراندخت روی صحنه آمده بود و این داستان پیش آمد. حالا شما فکر کنید من تهران را نمی‌شناسم، تالار وحدت را ندیدم و خبر ندارم ایران اپرا دارد یا نه، تئاتر دارد یا نه، چون من یک روستازاده‌ای بودم که از بچگی که از ایران رفته بودم. البته سینما را کار کنی گرفتن در همان زمان من نمایش دایی وانیای جخوف را طراحی کرده بودم که در تایم نقد خوبی درباره طراحی‌اش نوشتند. به من گفتند بیا ایران. گفتم «نمی‌آیم چون شما اذیت می‌کنید»، هرچه تلفن می‌کردند من قطع می‌کردم. بالاخره آن‌قدر اصرار کردند و گفتند ما می‌خواهیم تو ببایی این کار کنی با بهترین شرایط و بالاترین حقوق. البته برایم جالب بود که این ایرانی که این‌قدر هم ازش شنیده بودم، می‌خواهد امکانات کاری به من بدهد. بالاخره شهادت به خرج دادم و آمدم ایران. حقوق من آن موقع شش هزارو ۵۰۰ تومان بود اما حقوق آقای انظمای هزارو ۳۰۰ تومان بود. بالاقتلاسه همه کار گرفتند. وقتی رفتم اداره، جلسه کارگردانان تئاتر بود و من بیرون دفتر رئیس اداره نشسته بودم یکی از این آقایان که اسمش را نمی‌آورم، گفت «براش یک پشتن یا می‌گیریم که با مخ بیاد رو زمین»، حالا شما فکر کنید که من با یک بچه چهارساله آمدم ایران و قرار است با این آقایان کار کنم، رفتم تالار رودکی (وحدت امروز) را دیدم و گفتم من اینجا کار نمی‌کنم.

۷ **چرا؟**
چون تالار رودکی فرنگ بد بود. یعنی اپرا را وقتی با اپرای کشورهای اروپایی مقایسه می‌کردی، اصلاً اپرا نبود! همین‌طور باله. من رومو و ژولیت را کار کرده بودم و می‌دانستم فرهنگ و دانش طراحی صحنه باله و اپرا چیست اما این فرهنگ در ایران نوپا و هنوز جا نرفته‌اند بود. نوپای لرزان! گفتم حالا که آمدم ایران دلم می‌خواهد کار ایرانی انجام دهم، هر قدرم به من گفتند بیا کار کن تو معادل دکترا تحصیلات داری ما می‌خواهیم به ما کار کنی، گفتم نه من می‌خواهم ایرانی کار کنم اگر نه نمی‌مانم.

۷ **داده در صفحه ۱۲**
چون تالار رودکی فرنگ بد بود. یعنی اپرا را وقتی با اپرای کشورهای اروپایی مقایسه می‌کردی، اصلاً اپرا نبود! همین‌طور باله. من رومو و ژولیت را کار کرده بودم و می‌دانستم فرهنگ و دانش طراحی صحنه باله و اپرا چیست اما این فرهنگ در ایران نوپا و هنوز جا نرفته‌اند بود. نوپای لرزان! گفتم حالا که آمدم ایران دلم می‌خواهد کار ایرانی انجام دهم، هر قدرم به من گفتند بیا کار کن تو معادل دکترا تحصیلات داری ما می‌خواهیم به ما کار کنی، گفتم نه من می‌خواهم ایرانی کار کنم اگر نه نمی‌مانم.

یادداشت
انتقاداتی به عملکرد واحد پخش تلویزیون نقض غرض ● مازناز معاونی: ماجر آن‌قدر ساده و پیش‌یافتاده است که طرح و بررسی‌اش در قالب یک یادداشت تحلیلی مکتوب در ابتدا عجیب به نظر می‌رسد، ولی زمانی که همین ماجرای ساده به پاشنه آشیل پخش پربیننده‌ترین شبکه تلویزیونی تبدیل شده و صدای اعتراض مخاطبانی را درمی‌آورد که در هیاهوی رسانه‌های تلویزیونی غیرمجاز و پیام‌رسان‌های ریزودرشت اجتماعی هنوز به قاب شیشه‌ای وفادار بوده و برنامه‌هایش را دنبال می‌کنند، دیگر پرداختن به آن چندان هم عجیب به نظر نمی‌رسد. بگذارید بحث را مصداقی دنبال کنیم؛ مجموعه نمایشی سه‌فصلی «دلدادگان» از نیمه مردادماه تا رمانش نگارش این یادداشت (اواخر مهرماه) در قالب سه فصل به‌هم‌پیوسته و در شکل فلاش‌بک/ فلاش‌فوروارد روی آنتن شبانه شبکه سه سیما رفته و تا اندازه‌ای هم در جذب بیننده موفق بوده است، البته با درنظرگرفتن بضاعت این سال‌های تلویزیون در ساخت آثار نمایشی و سقف انتظاراتی که می‌توان از این رسانه داشت، اما همین توفیق نسبی در مدت دوماه‌وونیمی که از آغاز پخش مجموعه می‌گذرد، تحت‌الشعاع تدابیر ضعیف و اقدامات نسنجیده پخش شبکه سه در نگاهی جزئی و کل مجموعه تصمیم‌گیر سیما در رویکردی کلان‌تر قرار گرفت و قطع‌ووصل‌شدن‌های مکرر و بارها فاصله‌افتادن در پخش برنامه‌ها، نارضایتی دیگری را هم به مجموعه نارضایتی‌های بینندگان تلویزیون از این رسانه اضافه کرد. در ابتدا پخش زنده مسابقات لیگ برتر فوتبال ایران از یک‌سو و لیگ قهرمانان آسیا از سوی دیگر بود که امکان تداوم برقراری ارتباط حسی با مجموعه را از علاقه‌مندان این سریال سلب کرد. در روزهای ابتدای شهریورماه که تنور این بازی‌ها داغ‌تر از همیشه است و نمایندگان ایران هم مطابق معمول حضور چشمگیری دارند و در شرایطی که بینندگان در انتظار پخش قسمت بعدی مجموعه بودند، نوار زیرنویس نامیدکننده‌ای که از عدم پخش مجموعه (و در مواردی معدود پخش با تأخیر آن) خبر می‌داد به من‌زمله آبی سرد بر ذهن‌م و روح مخاطبانی بود که تنها خواسته‌شان از یک رسانه پنج‌ماه‌ساله، امکان تماشای مستمر یک مجموعه تلویزیونی بود. البته وقفه‌های پخش سریال در آخرین ماه تابستان به این ختم نشد و در کنار مسابقات فوتبال این «مسابقات والیبال قهرمانی جهان» بود که گاهوبگاه «دلدادگان» را از جدول پخش شبانه شبکه خارج می‌کرد تا نوبت به لیگ ملت‌های اروپا برسد؛ اتفاقاتی که اولین دوره برگزاری خود را سپری می‌کند و مطابق برنامه آن، هر چهار هفته یک‌بار یک هفته فشرده فوتبالی برگزار خواهد شد که مطابق انتظارات دامن مجموعه سه‌فصلی شبکه سه را هم یک‌بار در شهرویر و بار دیگر در آخرین روزهای مهرماه گرفت و دشت‌دنبال‌کنندگان «دلدادگان» را بیش از پیش تلخ کرد. خب، با این اوصاف که پخش تنها یک مجموعه تلویزیونی، آن هم در زمانی کمتر از سه ماه، بارهاوبارها توسط برنامه‌های هر اندازه مهم ورزشی مختل شده، به‌گونه‌ای که اصل پیوستگی ارتباط که از ضروریات پخش مدیوم نمایشی «سریال» است زیر سؤال می‌رود، چگونه می‌توان از لزوم بازگرداندن مخاطب و اعتماد مجدداً و به تنها رسانه تلویزیونی قانونی کشورش سخن گفت؟ حالا مجموعه‌ای در اندازه‌های «دلدادگان» که جای خود دارد، با این بی‌نظمی پخش شبکه‌های تلویزیونی که امکان ساده تماشای منظم و س‌روقت یک سریال را هم از بیننده سلب می‌کند، حتی اگر مجموعه‌هایی با کیفیت بسیار بالاتر و حاصل کار مجموعه‌سازانی توانمندتر از منوچهر هادی هم در چنین کنداکتورهای معشوشی قرار بگیرند، فقطو فقط یک نتیجه حاصل خواهد شد: عدم تمایل به پیگیری سریال و نارضایتی از شبکه و رسانه پخش‌کننده آن. این نارضایتی زمانی دوجندان می‌شود که در نظر آوری‌م تلویزیون چندین‌سال است با راهاندازی تعداد زیادی شبکه، شعار شبکه‌های تخصصی را که هرکدام مأموریت و رسالت مختص به خود دارند تکرار می‌کند؛ رسالتی که البته مصادیقی نظیر همین پخش بی‌نظم سریال‌ها و قطع‌شدنشان توسط یک مسابقه زنده ورزشی در پربیننده‌ترین شبکه تلویزیون نشان می‌دهد که از حد شعار فراتر نرفته‌اند. واقعاً مشخص نیست دست‌اندرکاران ارشدی که با راهاندازی شبکه اختصاصی ورزش، بر طبل تفکیک مأموریت‌های شبکه‌های مختلف می‌کوبند چگونه مهم‌ترین مأموریت این شبکه؛ یعنی پخش زنده حساس‌ترین رخدادهای ورزشی را از این شبکه دریغ کرده و همچنان پووشش آن را برعهده شبکه سه‌ای می‌گذارند که به‌جز پخش زنده ورزشی، رسالت‌های دیگری از جمله تولید و پخش سریال‌های نمایشی، پخش خبر و… را هم در چارچوب کاری خود دارد؟ بارها دیده‌ایم که حتی در زمان‌هایی که دو مسابقه فوتبال حساس به شکل زنده در حال پخش هستند، پوشش مسابقه‌ای که اهمیت بیشتری دارد به شبکه سه و آن مسابقه کم‌اهمیت‌تر به شبکه ورزش سپرده شده است!!! ای‌کاش یک‌بار یک نفر در ساختار عریض‌وطویل تلویزیون پیدا شود و توضیح بدهد که اولاً با کم‌اهمیت‌ش‌مردن یک شبکه تخصصی از سوی خود سیما، چگونه می‌توان انتظار داشت که تخصصی‌بودن آن و اهمیت آن از سوی مخاطبان به رسمیت شناخته شود؟ ثانیاً چگونه است که سیما با صرف هزینه‌های قابل‌توجه و به‌کارگیری امکانات فنی و نیروی انسانی گسترده، مجموعه مذکور را از نفس انداخته و مقدمات دیده‌نشدن و مورد پیگیری قرارنگرفتنش را فراهم می‌آورد؟